

با انتشار کتاب «نظریه عدالت» در سال ۱۹۷۰، تحول مهمی در ساحت فلسفه سیاسی پدیدار شد؛ چراکه وضعیت جهان فلسفه به طور خاص در جهان انگلو - آمریکن در آستانه انتشار این کتاب به گونه‌ای بود که فلسفه سیاسی هنجاری در یک بن بست قرار گرفته و پاسخ عینی به پرسش‌های هنجاری ممتنع تلقی می‌شد.^۱ جان رالز با انتشار این کتاب برای استدلال‌های معتبر و دفاع عقلانی از هنجارهای زندگی سیاسی راهی گشود. مبالغه‌آمیز نیست که گفته شود از آن زمان تا به امروز این کتاب مهم‌ترین اثر معاصر در سنت فلسفه سیاسی است و مباحث بعدی در این سنت علمی عمدتاً به گونه‌ای در واکنش به این کتاب و در نقد، اثبات، شرح و بسط ایده‌های اصلی آن و نیز دیگر ایده‌های طرح شده در تطورات بعدی اندیشه جان رالز، نگاشته شده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های پایدار این اثر فلسفی آن است که سخن گفتن از عدالت را به معنای کاهش نابرابری به یکی از مسائل محوری در سنت فلسفه سیاسی تبدیل کرده و به دنبال آن صور گوناگونی از نظریه‌های عدالت برابری‌گرا (egalitarian) در واکنش به آن شکل گرفته است.^۲ دریافتی از عدالت که تا پیش از آن به این اندازه محوری و مورد توجه نبوده است.^۳

کتاب «بازاندیشی عدالت اجتماعی»^۴ را نیز می‌توان ذیل واکنشی به سنت فلسفه‌ورزی سیاسی معاصر با محوریت مفهوم عدالت اجتماعی دانست؛ عموم منابع موردارجاع در این کتاب نیز ذیل همین سنت بوده و نویسنده پیش‌تر نیز کتبی با نظر به شرح و بسط آموزه‌های این سنت برای مخاطب فارسی‌زبان به نگارش درآورده است؛^۵ از این رو، در این نوشتار مختصر می‌کوشیم به بررسی عناصر و ایده‌های محوری این کتاب در نسبت با ایده‌های طرح شده از جانب رالز در کتاب «نظریه عدالت» بپردازیم. به این منظور در ابتدا و به اختصار عناصر اصلی کتاب نظریه عدالت را مرور خواهیم کرد.

رالز نظریه عدالت خویش را طی سه بخش و در قالب نه فصل از یک کتاب صورت‌بندی کرده است. این بخش‌بندی ناظر به سه مرحله استدلال برای استنتاج نظام عدالت محور اجتماعی است. سه فصل نخست (بخش اول) شامل بیان عناصر اصلی نظریه عدالت از قبیل موضوع عدالت، شیوه استنتاج ملهم از مفهوم قرارداد اجتماعی، بیان اصول عدالت مطلوب و درنهایت استدلال بر این اصول به شیوه خاص رالز است. رالز درنهایت دریافت خویش از عدالت را در قالب دو اصل صورت‌بندی می‌کند: اصل اول ناظر به تضمین دسترسی برابر شهروندان به فهرستی از آزادی‌های اساسی است (آزادی‌های پایه در سنت اندیشه لیبرال)؛ اصل دوم در قالب دوزیراصل ناظر به تضمین دسترسی منصفانه به فرصت‌های اجتماعی و سیاسی و نیز تأکید بر مدیریت نابرابری‌ها در ثروت و درآمد به نفع کم‌بهره‌مندان است. سپس او در بخش دوم (فصل ۴ تا ۶) لوازم نهادی نظام مطلوب عادلانه خویش را بیان می‌کند.

از نظر رالز در میان نظام‌های اقتصادی موجود، تنها دو نظام با اصول عدالت او سازگار است: سوسیال‌دمکراسی و دمکراسی مالکیت‌محور (property-owning democracy). ویژگی اصلی دمکراسی مالکیت‌محور به عنوان نظامی اقتصادی که رالز با تفصیل بیشتری از آن سخن می‌گوید، توزیع گسترده مالکیت ابزار تولید است، به گونه‌ای که از تمرکز ثروت در دستان خاص جلوگیری می‌کند و می‌کوشد به تمامی احاد جامعه نقشی مؤثر در فرایند تولید اقتصادی بدهد.^۷ بخش سوم کتاب (سه فصل آخر) به بحث از ثبات اجتماعی اختصاص دارد. رالز در این بخش نشان می‌دهد که نظریه عدالت به مثابه یک هنجار ایدئال، در جهان واقعی نیز امکان‌پذیر است. به این منظور، ابتدا نشان می‌دهد که اصول عدالت با روان‌شناسی اجتماعی بشر سازگار است، سپس نشان می‌دهد که فهم و کاربرد اصول عادلانه، بخشی از تصور هر شخص از خیر است. استدلالی که از آن به برهان مساوقت کانتی (Kantian congruence argu-